

فت



پیشگفتار

محمد ابراهیم جناتی

آنچه که بعنوان منابع اجتهاد در فقه اسلامی، میان فقهای شیعه و سنی مطرح می‌باشد عبارت است از: کتاب، سنت، اجماع، عقل، قیاس، استحسان، مصالح مرسله، قاعده استصلاح، سد ذرایع، فتح ذرایع، مذهب صحابی، شریعت پیشین، عرف، استدلال و...

در این مقال سعی خواهیم داشت که این موضوعات به تفصیل از نظر شیعه و سنی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. از نویسندگان و اندیشمندانی که در این زمینه خبرویت و تخصص دارند انتظار می‌رود، با انتقاد سازنده و مربوط به مقصد مقاله، نه خورده گیری‌های تنگ‌نظرانه (مانند اشتباه اسمی و یا کم و زیاد شدن عدد تاریخ زندگی و مرگ افراد) براتقان و استحکام مطالب تحقیق شده بیفزایند، زیرا برای تصحیح و زدودن خطاها و نقصانها و نارسائیهها، روش انتقاد مثبت بسیار سودمند است، و بی‌تردید زدایش ابهامها و یادآوری کاستی‌ها، خدمت بزرگی به فرهنگ و نیز نویسنده مقاله است، زیرا نویسنده را به دقت و پژوهش بیشتر وامی‌دارد.

تاریخ دانش بشری نشانگر این است که تکامل و گسترش بحثهای فقهی-اجتهادی و دیگر مباحثات علمی در گرو بیان نظرهای مختلف و انتقادهای صحیح بوده است. این شیوه پسندیده و سنت حسنه بین همه اندیشمندان و مجتهدان-در تمام ادوار هفتگانه اجتهاد- به شایسته‌ترین شکل معمول بود، به ویژه در دوره ششم که

سیری در منابع اجتهاد

جدید روزگار باشد.

نارسائیهای موجود در جهان اسلام و عدم پاسخ مناسب در برابر حوادث نوین زندگی، و صدور فتاوی بی‌مدرک و خلاف موازین عقل، و برخورد نادرست با اندیشه‌های نوآور، نتیجه همین بسته بودن دربهای اجتهاد در فقه اهل سنت می‌باشد که موجب شده دستهای مشکوک و اندیشه‌های بیمار با کمک حکومت‌های طاغوتی، به مردم القاء کند که فقه اسلامی قدرت اداره جامعه انسانی را ندارد و پاسخگوی نیاز زمان حاضر و تمدن نوین نمی‌باشد.

این تلقینات در ذهن خودباختگان و کوته‌بینانی که باروح اسلام آشنایی لازم را نداشته‌اند اثر نامطلوبی گذارده، تاجائی که دنبالغروی اجنبی و عمل به قوانین غربی را بر احکام اسلامی ترجیح داده‌اند. (در این زمینه مطالبی تحت عنوان «زمان انحطاط فقه اجتهادی جامعه اهل سنت» در شماره‌های آینده بیان خواهیم نمود).

بزرگترین افتخار و امتیاز فقه شیعه در طول تاریخ بازنگهداشتن باب اجتهاد بوده است. و برتری آن برفقه مذاهب دیگر - که این باب پس از ابوحنیفه نعمان بن ثابت، پیشوای مذهب حنفی، و مالک بن انس اصبحی، پیشوای مذهب مالکی و محمد بن ادریس شافعی، پیشوای مذهب شافعی، و احمد بن حنبل شیبانی، پیشوای مذهب حنبلی بسته شده - در همین است.

شرح این مطلب از جنبه‌های گوناگون و نقد بر گفتار مدیر مجله مجتمع کویتی اسماعیل شطی - در دانشگاه امارات عربی متحد در تاریخ ۱/۱/۱۹۸۲ میلادی - که دعوی باز بودن اجتهاد را مؤامره و توطئه علیه دین دانسته است، در بحث «ادوار اجتهاد» خواهد آمد.

و اگر چه ما در مباحث گذشته، بحث «ادوار اجتهاد» را وعده داده‌ایم، اما همچنانکه در شماره پیشین اشاره کردیم، مناسب است موضوع «منابع اجتهاد» را مقدم داریم.

عناوین بحث

معنای لغوی واژه اجتهاد،

پیشگام آن استاد کل وحید بهبهانی است، و دوره هفتم که طلایه‌دار آن شیخ اعظم انصاری بوده که این روش و شیوه به اوج شکوفائی خود رسیده است.

مشروعیت اجتهاد از زمان تشریح تاکنون - که شرحش بطور مفصل در مقاله ادوار اجتهاد خواهد آمد - مؤید این روش و شیوه است، زیرا اجتهاد در فقه اسلامی به معنای تلاش و کوششی کاملاً آزاد و مستقل است که مجتهدان آن را در راه تکامل و گسترش و شکوفایی علوم اسلامی بکار گرفته و می‌گیرند، تکاملی که جز از راه آزادی تحقیقات علمی و ابراز نظریات مختلف و تصادم اندیشه‌های مجتهدان و صاحبان علم و اندیشه میسر نیست.

مجتهد، بوسیله اجتهاد، احکام شرعی مسائلی را که دارای نص خاصی نمی‌باشد، باتکیه بر منابع و مصادر و پایه‌های شرعی و با بهره‌گیری از اندیشه سایر مجتهدان، استنباط و استخراج می‌نماید، از این رو می‌توان گفت که اجتهاد نقش یک انقلاب تکامل بخش و پویای دائمی را، در اباحت فقهی‌داراست، تا پاسخگوی حوادث روزگار و نیازهای متغیر زمان و مظاهر نوین تمدن بشری باشد.

و بدین جهت هیچ‌گاه فقه اسلامی در برابر سیر زمان و زندگی و مظاهر آن سستی و رکود و ایستایی ندارد، و همگام و همراه با آن، در حرکت و پیشرفت است، از این رو گفته‌اند: اجتهاد در طول تاریخ زندگی بشری، نیرویی است که فقه را از ناحیه مصادیق تشریح، تطور و گسترش می‌بخشد، و اصل تشریح را همواره ثابت نگاهداشته و پاس می‌دارد. پس اجتهاد برای فقه اسلامی، امری لازم و ضروری است، و بدون آن هیچ‌گاه نمی‌تواند پویا و متحرک باشد.

براین اساس سدّ باب اجتهاد پدیده‌ای مغایر با رسالت اسلام برای همه زمانها بوده و بدون شک عوامل خارجی در طرح این نظریه شوم نقش به‌سزایی داشته‌اند، زیرا برای دشمنان اسلام بستن دربهای اجتهاد، بهترین راه لطمه وارد نمودن برفقه اسلامی و خارج کردن آن از صحنه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... بوده است، زیرا با سدّ باب اجتهاد، ممکن نیست فقه پاسخگوی حوادث

اجتهاد به معنای لغوی در سخنان پیامبر و...

معنای اصطلاحی واژه اجتهاد،

دو اصطلاح متفاوت فقیهان اسلامی در مورد واژه اجتهاد، پذیرش اجتهاد بعنوان منبع مستقل در فقه جامعه اهل سنت، سبب پیدایش اجتهاد از راه رأی و منابع ظنی و گرویدن اهل سنت به آن،

ادله اعتبار اجتهاد به معنای رأی و مناقشات آنها،

آغاز پیدایش اجتهاد به معنای رأی،

زمانی که اجتهاد به رأی تأویل نام گرفت،

استمرار واژه اجتهاد به معنای رأی در بستر زمان،

زمان تحول واژه اجتهاد از معنای رأی،

مفهوم جدید اجتهاد،

تفاوت بین دو مفهوم واژه اجتهاد از نظر نتیجه و اثر،

محدود شدن معنای جدید اجتهاد به وسیله محقق حلی،

تعیین زمان نیاز جامعه اهل سنت و شیعه به اجتهاد،

وجود اجتهاد در عصرنامه،

اجتهاد چشمه‌ای جوشنده جاودانه در فقه اسلامی،

اولین فقیهی که در بهای اجتهاد را در فقه شیعه گشود،

تفاوت شیوه اجتهاد در آغاز غیبت کبرا و پس از آن،

زمان پیشرفت فقه اجتهادی اهل سنت،

زمان انحطاط فقه اجتهادی اهل سنت،

نتیجه عقب ماندگی فقه در جامعه اهل سنت،

قیام اخباریها علیه اجتهاد،

عوامل و اسباب قیام اخباریها برضد اجتهاد،

قیام استاد کل وحید بهبهانی علیه روش اخباریها،

عوامل و اسباب پیشرفت وحید بهبهانی،

جمع بین نظر اخباریها و اصولیها در امر اجتهاد،

پیامبر اسلام و اجتهاد،

موضع اجتهاد.

واژه اجتهاد

اجتهاد از ماده «جهد» گرفته شده، و «جهد» عبارت است از بکارگیری تلاش در انجام کار، و این معنا از سخن

همه لغت شناسان استفاده می‌شود. اینک به چند نمونه از

کلمات آنها در این زمینه اشاره می‌کنیم:

- ابن اثیر می‌گوید: «اجتهاد عبارت است از سعی

و کوشش در جهت جستجو و طلب امری»^(۱) و باز همو

می‌گوید: «لفظ جهد در احادیث بسیار بکار رفته، و جهد به

معنای بکارگیری تمامی توان است. و جهد به معنای مشقت

و سختی»^(۲)

- ابن منظور مصری می‌نویسد: «جهد و جهد به معنای

طاقت و توان است، و گفته شده جهد به معنای مشقت

و سختی است، و جهد به معنای طاقت و توان است.»^(۳) سپس

این عبارت را از فراء نقل می‌کند: «جهد در آیه مبارکه

والذین لا یجدون الا جهدهم»^(۴) به معنای طاقت و توان

است.»^(۵) و در همان کتاب آمده است: «اجتهاد و تجاهد به

معنای بذل طاقت و توان است.»^(۶) و در حدیث معاذ ذکر

شده است: «اجهد رأی الاجتهاد» که به معنای کوشش

و تلاش در طلب چیزی است.

- سعید خوری می‌گوید: «اجتهاد، بذل تلاش

و کوشش در انجام کاری است که مستلزم تحمل دشواری

است. مثلا می‌گویی: (زید) اجتهد فی حمل الحجر، یعنی

زید برای برداشتن سنگ تلاش و کوشش نمود، ولی

نمی‌گویی: اجتهد فی حمل الخردلة یعنی برای برداشتن

دانه خردل، سعی و تلاش خود را بکار بزد.»^(۷) و باز او

می‌گوید: «جهد (مصدر جهد) به معنای طاقت آمده است،

گفته می‌شود: افرغ جهده، یعنی بکار

گرفت طاقت و توانش را، و به معنای مشقت نیز آمده است:

افرغ جهده اصاب جهداً، یعنی با مشقت و سختی روبرو

گشت. و جهد به معنای طاقت است.»^(۸)

در المنجد آمده است: «اجتهد فی الامر: جد و بذل

وسعه.» یعنی کوشش و توان خود را در تحصیل امری بکار

گرفت.

- احمد فیومی می‌نویسد: «جهد در لغت اهل حجاز،

و جهد در لغت غیر حجاز به معنای بذل طاقت و توان است،

و گفته شده است جهد به معنای طاقت و جهد به معنای

مشقت است.»^(۹)

را ياد آور مي شويم:

- ۱- «صلوا على واجتهد وافى الدعاء» (۱۷) بر من درود فرستيد و در دعا تلاش و كوشش كنيد!
- ۲- «اما السجود فاجتهد وافى الدعاء فقم ان يستجاب لك» (۱۸) به هنگام سجده در دعا كردن اصرار و كوشش ورزيد، چرا كه سزااست (در سجده، دعای شما) مستجاب شود.
- ۳- «فضل العالم على المجتهد مائة درجة» (۱۹) عالم بر مجتهد، صد مرتبه برترى دارد (مجتهد در اين روايت به معنای عابدي است كه در امر عبادت سعی و كوشش مي كند).

واژه اجتهاد در كلام بعضی از صحابه و نزديگان پیامبر

- ۱- از عايشه: «كان رسول الله يجتهد في العشر الاواخر مالا يجتهد في غيره» (۲۰) رسول خدا (ص) در دهه آخر عمرش، چنان سعی و كوشش (در عبادت) می نمود كه از ايام ديگر متمايز بود.
- ۲- از طلحة بن عبیدالله: «عن رجلين علي عهد رسول الله كان احدهما اشد اجتهادا من الاخر ففاز المجتهد منهما فاستشهد...» (۲۱) دومرد، در زمان رسول خدا حضور داشتند كه سعی و كوشش يكي از آنها بيشتر از ديگري بود، آنكه سعی و كوشش بيشترى داشت در جنگ شركت كرد و شهيد شد...
- ۳- از ابوسعید خدری: «كان رسول الله اذا حلف و اجتهد في اليمين...» (۲۲) هنگامی كه رسول خدا قسم ياد می كرد، در انجام كاری كه بدان قسم ياد کرده بود كوشش بسيار مبذول می داشت...

۴- در خبر عبدالله بن ابی، در غزوه بنی المصطلق: «فاجتهد بيمينه ما فعل» (۲۳) در سوگند خویش اصرار ورزید، كه آن عمل را انجام نداده است.

۵- در پرسش ام حارثه از رسول خدا آمده است: «ان كان في الجنة صبر و ان كان غير ذلك اجتهدت في

وباز همو می گوید: «اجتهد في الامر: بذل وسعه وطاقته في طلبه ليلبغ مجهوده و يصل الي نهايته» (۱۰) اجتهاد يعنى سعی و كوشش و توان خود را در طلب كاری بكار گرفت تا به آنچه می جسته است نائل شود و آن را كاملا به جنگ آورد.

- علامه طريحي می نويسد: «در حديث آمده: افضل الصدقة جهد المقل.» (۱۱) يعنى بهترين صدقه آن است كه در حال تهی دستی و كم مايگی صورت پذيرد.

و نیز او می گوید: «واجتهد بيمينه في بذل وسعه في اليمين وبالغ فيها.» (۱۲) يعنى برای سوگند خود نهايت كوشش و تلاش را انجام داد. و باز می گوید: «اجتهاد مبالغه و تأكيد در سعی و كوشش است.» (۱۳)

- ابن ابی ذرعه از ماوردي نقل می كند: «معنای لغوی اجتهاد عبارت است از بذل كوشش در انجام كاری كه در آن مشقت و سختی است، و اين بر گرفته از جهاد نفس و قبول رنج و تعب در دستيابی به مراد و مطلوب است.»

- اسماعيل جوهری (۱۴) و نیز ديگر لغت شناسان، اجتهاد را همانند معنای ياد شده بيان نموده اند.

در يك جمع بندی به اين نتيجه می رسيم كه ظاهر كلام واژه شناسان، اين است كه اجتهاد يعنى: بكار گيري سعی و كوشش به قدر توان و فرقی نمی كند كه اجتهاد مشتق از ماده جهد باشد و يا از جهد. اين گفتار صحيح و مورد پذيرش است، زيرا بذل كوشش و تلاش خالی از مشقت و سختی نيست، و معمولاً با يك ديگر ملازمت دارند.

بنابراين تعريف، نظرية دواصولی بزرگ، شيخ حسن عاملی جباعی (۱۵) و آخوند خراسانی (۱۶) پيرامون اين واژه كه فرموده اند: «اجتهاد در لغت به معنای تحمل مشقت و سختی در امری است.» و نیز ديگرانی كه همين معنا را گفته اند، ناقص و قابل مناقشه است.

واژه اجتهاد در سخنان پیامبر

واژه اجتهاد در بسياری از سخنان پیامبر اکرم (ص) به همان معنای لغوی آمده است كه برای نمونه برخی از آنها

البکاء» (۲۴) اگر فرزندانم در بهشت جا داشته باشد، صبر می‌کنم، و اگر در جای دیگری باشد، تا توان دارم بر او می‌گیرم.

واژه اجتهاد در کلام امامان (ع)

در بیانات اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نیز کلمه اجتهاد به معنای لغوی آن بکار رفته است، که به سه نمونه اشاره می‌شود:

۱- امام علی (ع) در نهج البلاغه: «وعلیکم بالجد والاجتهاد والتأهب والاستعداد والتزود فی منزل الزاد» (۲۵) بر شما باد که تلاش و کوشش کنید و آماده باشید و از منزلگه (دنیا) توشه بگیرید.

۲- امام باقر (ع) به گروهی از شیعیان فرمود: «والله انی لاحب ریحکم وارواحکم فاعینوا علی ذلک بورع واجتهاد واعلموا ان ولایتنا لاتنال الا بالعمل والاجتهاد» (۲۶) به خدا سوگند که من عطر و بوی و روحیه مصفای شما را دوست دارم، پس تقویت نمائید این عطر و صفای روح را بوسیله پرهیزگاری و کوشش در کارهای نیکو و بدانید که به ولایت ما دسترسی پیدا نمی‌کند، مگر از طریق کردار نیک و تلاش و کوشش.

۳- امام صادق (ع) به سعید بن حلال ثقفی فرمود: «اوصیک بتقوی الله والورع والاجتهاد» (۲۷) سفارش می‌کنم تو را به تقوای از خدا، و ورع، و تلاش و کوشش بسیار.

معنای اصطلاحی اجتهاد

در بیان معنای اصطلاحی واژه اجتهاد، بین علمای مذاهب اسلامی، اتفاق نظر نیست، گروهی از علمای اهل سنت معتقدند که اجتهاد یعنی: بکار گرفتن تلاش و کوشش، جهت دستیابی به ظن و گمان به حکم شرعی. در کلام بعضی از فقهای شیعه نیز همین معنا برای واژه اجتهاد دیده می‌شود، ولی طرح این معنا ابتدا از جانب گروهی از علمای اهل سنت صورت گرفته است، در هر حال جا دارد به برخی از گفته‌های علمای اهل سنت و شیعه در این باره اشاره نمائیم:

- علامه بزرگ سیف‌الدین آمدی شافعی (م ۶۳۱) می‌گوید: «اجتهاد عبارت است از بکار گرفتن کوشش و توان جهت رسیدن به ظن و گمان، در حکمی از احکام شرعی، بگونه‌ای که انسان احساس نماید بیش از آن مقدار توانائی ندارد.» (۲۸)

- علامه ابن حاجب ابو عمر و عثمان بن عمر بن ابی بکر کردی اسنوی مالکی (حدود ۵۷۰-۶۴۶) در مختصر الاصول می‌گوید: «اجتهاد یعنی کوشش کردن در تحصیل ظن و گمان به حکم شرعی...»

- استاد قاضی عبدالرحمان بن احمد بن عبدالقنار شافعی عضدی (م ۷۵۶) در شرح مختصر الاصول ابن حاجب می‌گوید: «اجتهاد عبارت است از بکار گرفتن سعی و توان در راه تحصیل ظن به حکم شرعی.»

- نویسنده توانا ابو حامد محمد غزل شافعی (۴۵۰-۵۰۵) از صاحب فواتح الرحموت نقل می‌کند: «اجتهاد عبارت است از تلاش کردن فقیه در جهت به دست آوردن حکم شرعی ظنی.» (۲۹)

- استاد محمد معروف دوالبی می‌گوید: «اجتهاد به معنای رأیی است که مورد قبول همه علما نباشد و اگر مورد قبول همه علما باشد، اجماع نامیده می‌شود نه اجتهاد، پس رتبه اجتهاد پس از رتبه اجماع است.» (۳۰)

- مجتهد بزرگ علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) در کتاب اصولیش نهاییه فرموده است: «اجتهاد یعنی به کار گرفتن سعی و کوشش، برای تحصیل ظن و گمان به حکم شرعی بگونه‌ای که ملامت و نکوهش به سبب تقصیر و کوتاهی از او منتفی باشد.»

- علامه طریحی می‌گوید: اجتهاد یعنی بکار گرفتن سعی و تلاش در کارهای صعب و دشوار، برای تحصیل ظن و گمان به حکم شرعی.» (۳۱)

- مجتهد اصولی، عاملی نجبای می‌گوید: «اجتهاد عبارت است از اینکه فقیه، کوشش و تلاش خود را در تحصیل ظن به حکم شرعی بکار گیرد.» (۳۲)

- علامه شیخ بهائی در کتاب زبده از حاجی نقل می‌کند «اجتهاد عبارت است از اینکه فقیه تمام کوشش

دست آوردن حکم شرعی از طریق شهرت فتوایی و خبر واحد و اجماع منقول اجتهاد نخواهد بود، چرا که فرض کردیم ظن آور نیست و برطبق تعریف یادشده اجتهاد یعنی دستیابی به ظن...

و اگر مقصود از ظن که در تعریف‌های مذکور آمده اعم از معتبر و غیرمعتبر باشد، چنانکه ظاهر همین است، تعریف شامل (ظنون غیرمعتبره) نیز می‌شود، در حالی که تحصیل ظن به حکم شرعی از طریق ظنون غیر معتبره، اجتهاد نامیده نمی‌شود، چرا که به یقین (ظنون غیرمعتبره) از منابع ومصادر تشریح نمی‌باشد. بنابراین تعریف مذکور مانع اغیار نیست و نیز برخصوص تعاریفی که مشتمل بر کلمه «فقیه» است اشکال دیگری به نام «دور» وارد می‌شود: بنابر تعاریف یاد شده شناخت اجتهاد متوقف بر شناختن فقیه است و از طرفی شناختن فقیه نیز بر شناختن اجتهاد متوقف است. زیرا بدون اجتهاد، فقه مصطلح متصور نیست و همه علما و اندیشمندان بر بطلان آن متفق‌اند.

محقق قمی نیز در تقریر این دور چنین می‌نویسد: «فقیه عبارت است از عالم به احکام الهی از راه ادله و منابع معتبر آن.» این معنا محقق نمی‌شود مگر زمانی که دارای اجتهاد باشد. و بدون آن فقهی وجود ندارد از این رو لازم می‌آید که شناختن فقیه توقف بر اجتهاد و شناختن اجتهاد توقف بر فقیه داشته باشد.

بعضی از اصولیون در حل اشکال «دور» چنین گفت‌اند: مراد از فقیه در این تعاریف کسی است که با فقه ممارست و سر و کار داشته باشد، در مقابل آنکه هیچ اطلاعی از فقه ندارد. نه آنکه مقصود از آن عالم به جمیع احکام باشد. و روشن است که فقیه بدین معنا متوقف بر اجتهاد نیست. بنابراین اشکال دور وارد نخواهد بود، زیرا شناختن اجتهاد توقف بر فقیه دارد و اما فقیه به این معنا توقف بر اجتهاد ندارد.

ولی محقق قمی بر این گفتار اعتراض دارد و می‌گوید: اولاً: این معنا برای فقیه مجازی است نه حقیقی، زیرا معنای حقیقی آن عالم به جمیع احکام است نه عالم به بعضی و یا به بعضی از چیزهایی که مربوط به آنها است.

خود را برای دستیابی ظن به حکم شرعی بکار گیرد.» و علامه جلی در تهذیب الاصول با این تعریف موافقت کرده است.

- علامه تاج‌الدین سبکی در کتاب جمع الجوامع می‌نویسد: «اجتهاد در اصطلاح غیارت است از بذل فقیه تمامی سعی و کوشش خود را، برای تحصیل ظن به حکم (شرعی).»

نقد تعاریف یادشده

تعریف های مذکور برای اجتهاد درست به نظر نمی‌رسد، زیرا اگر مقصود اینان تعیین حد و مرز منطقی و فنی اجتهاد باشد، این معنا قابل اشکال است و یک تعریف فنی به حساب نمی‌آید، و اگر مقصود، صرف شرح و توضیح کلمه اجتهاد باشد، اشکالی بدان نیست، منتها ارزش علمی اینک به اختصار اشکال تعریف یادشده را بیان می‌داریم:

در علم منطق بیان شده است که: تعریف باید نسبت به همه افراد خودی معروف جامع و نسبت به همه افراد بیگانه از آن مانع باشد، در حالی که تعریف یاد شده چنین نیست، چرا که اگر مقصود از «ظن» در این تعریفها تنها آن چیزی باشد که دلیلی از شرع و یا عقل بر اعتبارش آمده، جامع افراد خودی نیست، زیرا در مواردی که دلیلی از شرع یا عقل بر حکمی اقامه می‌شود سه حالت فرض می‌شود: ۱-

دلیل ظن آور باشد ۲- دلیل علم آور باشد ۳- دلیل نه ظن بیاورد و نه علم.

تعریف یادشده فقط شامل صورت اول می‌شود و دو صورت دیگر از تعریف خارج می‌ماند در حالی که تعریف اجتهاد باید شامل این دونیز باشد.

اما بیرون ماندن دلیلی که علم آور است، از تعریف، بدانجهت است که علم در مقابل ظن است و لفظ ظن شامل آن نمی‌شود و اما خارج ماندن صورت سوم- یعنی صورتی که دلیل شرعی افاده علم و ظن نمی‌کند- بدانجهت است

که دلیل بالفعل ظن آور نیست. بعنوان مثال: اگر حجیت و اعتبار شهرت فتوایی یا خبر واحد یا اجماع منقول فرض شود، به گونه‌ای که اگر مفید ظن نیز نبود، باز هم حجت باشد، در این فرض به

ثانیاً: بذل سعی و کوشش از فقیه به این معنا در پدیدار شدن اجتهاد کفایت نمی‌کند. زیرا به کسی که تنها برخی از رؤس مسائل و کتب استدلالی را خوانده است، لیکن دارای قوامی که به سبب آن قادر بر ارجاع فروع به اصول، نباشد، او را مجتهد نمی‌گویند.

سهس: محقق قمی در مقام دفع دور چنین می‌گوید: مراد از فقیه کسی است که دارای استعداد می‌باشد که علم به احکام شرعی فرعی بر آن مترتب می‌شود. بنابراین شناختن اجتهاد متوقف بر شناختن فقیه می‌شود و اما شناختن فقیه به این معنا متوقف بر اجتهاد نمی‌گردد، زیرا در فقیه علم به احکام شرعی بگونه ملکه اعتبار شده و در اجتهاد بگونه فعلیت.

این کلام محقق اشکال‌پذیر است، چون فقیه بر کسی اطلاق می‌شود که بالفعل عالم به احکام شرعی فرعی از راه منابع و پایه‌های شناخت آنها باشد نه بر کسی که تنها دارای استعداد و ملکه است، زیرا تنها داشتن استعداد و ملکه فقاهت موجب صدق این عنوان بر او نمی‌شود، اگر چه عنوان مجتهد بر او صدق نماید، از این رو اشکال دور به جای خود باقی است، چون واضح است که فقیه به معنای مذکور توقف بر شناختن اجتهاد دارد و اجتهاد نیز توقف بر آن.

پس ظاهر این تعریف نزد امامیه - بنا بر مسلک و روش امامیه - نادرست است، بلکه می‌توان گفت: بنا بر مسلک و روش اهل سنت نیز ناقص و اشکال‌پذیر است، زیرا دلیل شرعی نزد آنان منحصر به ظن و گمان نیست، بلکه غیر آن را نیز می‌باشد. در هر حال تعریف یاد شده از جهتی اخص از معرف است و از جهتی مانع اغیار نیست و چنین تعریفی از نظر علم منطبق فنی و درست نمی‌باشد. و می‌توان نتیجه گرفت که این تعریف نزد هر دو طائفه از اعتبار ساقط است. و چه بسا چنین تعریف نادرستی از اجتهاد منشأ پیدایش نظریه‌های منفی راجع به اجتهاد شده است و سبب انکار اصل اجتهاد توسط علامه میرزا محمد امین استرآبادی - بنیانگذار مسلک و روش اخباریگری به عنوان مذهب - گردیده است و در نتیجه اجتهاد را از جمله بدعتها

و محرمات قلمداد کرده است (شرح و تفصیل بیان او در این زمینه تحت عنوان «قیام اخباریها بر ضد اجتهاد» خواهد آمد)

و برآستی اگر معنای اجتهاد همین باشد که در تعریف آمده است، انکار او به جا و به مورد بوده است، زیرا در فقه اسلامی اثبات حکم شرعی از طریق دلائل ظنی غیر معتبره و عمل بر طبق آن جائز نیست، و در صریح قرآن کریم پیروی از ظن و گمان نهی شده است. در این باره خداوند فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن» (۳۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری گمانها، اجتناب و دوری نمائید.

و در جای دیگر فرموده است: «ما یتبع اکثرهم الا الظن ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» (۲۴) بیشتر مردم فقط از گمان پیروی می‌کنند با آنکه هیچ گاه ظن و گمان، کسی را از حق بی‌نیاز نمی‌دارد.

برای اثبات حکم شرعی، تنها به علم وجدانی و یا به دلیلها و طرقی که از نظر شرعی حجیت دارد، می‌توان تکیه کرد، مانند موارد امارات معتبر (خبر واحد...) و موارد اصول عملیه شرعیه (برائت، احتیاط...) اینها اگر چه موجب علم به حکم واقعی نمی‌شوند زیرا از نظر سند و یا دلالت و یا از جهت صدور ظنی می‌باشند - ولیکن قطع به حجیت و اعتبار آنها شرعاً موجب جواز اتکای به آنها و عمل بر طبق آنها می‌باشد، و سبب ایمنی از عقاب می‌گردد.

در هر حال مراد اصولیها از اجتهاد، معنایی نیست که در تعریفهای مذکور آمده است. بلکه آنها اجتهاد را به معنای شناخت حکم شرعی از راه منابع و مصادر و پایه‌هایی می‌دانند که از نظر شرع، حجیت و اعتبارش امضا شده باشد، و مجتهد با استفاده از چنین منابع و مصادر و اصول و اماراتی است که پاسخ مسائل مستحدث و رویدادهای زندگی را به دست می‌آورد.

از این رو نتیجه اجتهاد در مقام استنباط همان بازگشت دادن فروع تازه به اصول پایه و تطبیق عام بر مصداق است. و از طریق اجتهاد است که برای موضوعات و مسائل مستحدثه، تحصیل حجت بر حکم شرعی می‌شود

مجتهدین. چرا که خود اخباریها تا زمانی که دلیل معتبر شرعی بر اعتبار ظنی قائم نشود هرگز بر طبق آن عمل نمی‌کنند.

پس اگر کلمه ظن در تعریف مذکور تبدیل به کلمه حجت شود و بگوئیم: «اجتهاد عبارت است از بذل توان در راه تحصیل حجت بر حکم شرعی»، بدون شک این نزاع به طور کلی بر طرف می‌شود. و می‌توان بین نظر اخباریها و اصولیها در امر اجتهاد جمع نمود. (ما تحت همین عنوان مطالبی را خواهیم آورد.)

تعریف دوم «اجتهاد»

گروه دیگری از اندیشمندان، اجتهاد را اینگونه تعریف نمودند: «بکار گرفتن فقیه، سعی و کوشش خود را، برای دستیابی به احکام شرعی» و بجاست که سخن بعضی از آنان را در اینجا نقل کنیم:

- نویسنده بزرگ ابو حامد محمد غزالی شافعی می‌گوید: «اجتهاد عبارت است از بذل تلاش (مجتهد) و بکارگیری همه توان در راه به دست آوری امری، و این واژه بکار نمی‌رود مگر در چیزی که همراه با مشقت و سختی باشد، از این رو است که گفته می‌شود: اجتهاد (زید) فی حمل حجر الرخاء زید سعی و تلاش کرد در برداشتن سنگ آسیاب، و گفته نمی‌شود: اجتهاد فی حمل الخردل» در برداشتن دانه خردل تلاش کرد، ولی در عرف عام این لفظ اختصاص یافته به تلاش مجتهد در مسیر طلب علم به احکام شرعی. (۳۵)

باز هم می‌گوید: «اجتهاد تام و تمام این است که در تحصیل امری آنچنان کوشش نماید که فراتر از آن توان نداشته باشد. (۳۶)

- علامه محمد خضری بک می‌نویسد: «اجتهاد عبارت است از بذل فقیه، سعی و کوشش را، در تحصیل علم به احکام شرعی» (۳۷) و به دنبال آن گفته است: «اجتهاد تام و تمام این است که بذل کند (فقیه) توان و کوشش خود را در تحصیل حکم (شرعی) به گونه‌ای که خود احساس نماید بیش از آن توانایی ندارد.» (۳۸)

(که عبارت است از اصول احکام و عموماً کتاب و سنت) و چنین نیست که بوسیله اجتهاد ظن و گمان تحصیل شود. این معنا همان معنای صحیح اجتهاد است که اصولیها پذیرفته‌اند، و هر کس اعتراف به اسلام و اعتقاد به جاودانگی آن دارد و به حکم شرع و عقل باید آن را بپذیرد، زیرا اثبات احکام شرعی برای مسائلی که نصی خاص ندارد، بدون حجت و دلیل ممکن نیست و این معنا را «علامه استرآبادی» نیز پذیرفته است.

از راه چنین اجتهادی است که حجت و دلیل - اصول احکام و عموماً - تحصیل و برای شناخت حکم موضوع و مسأله مستحدث به کار گرفته می‌شود، و چنین اجتهادی مورد پذیرش اخباریها نیز می‌باشد، اگر چه آن را اجتهاد نمانند!

بر این اساس اجتهاد ناصحیح که اخباریها را به مبارزه فرا خوانده است (تحصیل ظن بر حکم شرعی)، و اصولیها نیز آن را قبول ندارند و هیچ گاه در صدد اثبات آن نمی‌باشند و مراد علامه حلی و صاحب معالم اصول و غیراینان از اصولیهای شیعه از ظنی است که در تعریف اجتهاد اخذ کرده‌اند، مطلق ظن نیست بلکه ظن معتبر است. چه آنکه اعتبار آن به دلیل خاص باشد و چه به دلیل انسداد باب علم و علمی که شرحش در کتابهای اصولی بیان شد. پس شامل آن ظنی که دلیل بر اعتبار نداشته باشد نمی‌شود، زیرا این گونه ظن در آیات و احادیث مورد منع از عمل قرار گرفته است. از این رو چگونه ممکن است بگوئیم که ظن در تعریف آنها شامل آن می‌شود. پس آنچه مورد قبول اصولیهاست، اجتهاد، به معنای «تحصیل حجت بر حکم شرعی» است، که اخباریها نیز آن را انکار ندارند. در نتیجه می‌توان گفت، اختلاف و نزاع بین دو طایفه (اصولی و اخباری) لفظی است نه ذاتی و جوهری، زیرا هر دو تحصیل حجت بر حکم شرعی را قبول دارند، با این فرق که اصولی آن را اجتهاد می‌نامد و اخباری نام اجتهاد بر آن نمی‌نهد. پس در حقیقت اشکال و مشکل اخباریها - در رابطه با اجتهاد - به تعریف اجتهاد باز می‌گردد نه به اصولیها و

نقد تعریف دوم «اجتهاد»

تعریف مذکور نیز ناتمام و ناقص و اشکال‌پذیر است، زیرا اگر مقصود اینان از علم در تعریف‌های مذکور - اعم از علم وجدانی و تعبدی باشد، و مراد از حکم، اعم از واقعی و ظاهری باشد، گرچه تعریف به فنی بودن نزدیک است، و اشکال پیشین متوجه آن نخواهد گردید، ولی باز هم کاستی دارد و باید کلمه «وظایف» را بدان اضافه کرد، چرا که مجتهد علاوه بر استنباط احکام شرعی، می‌بایست اصول عملیه و احکام عقلیه را نیز به دست آورد. مانند برائت و تخیر و احتیاط پس حیطة کار مجتهد هم احکام شرعی است و هم اصول عملیه، در حالی که تعریف مذکور فقط به احکام شرعی نظر دارد و شامل احکام عقلی و اصول عملیه نمی‌شود و از این جهت تعریف جامع نیست.

نقد تعریف سوم

این تعریف نیز از مناقشه و اشکال سابق درامان نیست، زیرا همانگونه که تعریف گذشته نیاز به کلمه «وظائف» داشت تا تعریف علاوه بر احکام شرعی، شامل اصول عملیه و احکام عقلی نیز بشود، این تعریف هم با افزودن کلمه «وظائف» تام و کامل می‌گردد. و اشکال دیگری که از نظر ما به تعریف دهلوی وارد می‌شود این است که او قیاس را در شمار ادله و منابع شناخت حکم قرار داده است در حالی که فقه شیعه قیاس را از منابع شناخت احکام بشمار نمی‌آورد. شرح و تفصیل آن در بحث منابع اجتهاد خواهد آمد.

تعریف چهارم

- علامه دهر و متفکر جهان اسلام محمد بن حسین بن عبدالصمد معروف به شیخ بهائی در زبدة‌الاصول می‌گوید: «اجتهاد عبارت است از ملکهای که بسوسيله آن، انسان توانائی استنباط حکم شرعی را به دست می‌آورد» بعضی از علما با عبارات دیگر، ولی نزدیک به این مضمون، اجتهاد را تعریف کرده‌اند که به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- «اجتهاد عبارت است از پدید آمدن ملكة تحصیل حجج و ادله برای (به دست آوردن) احکام شرعی و وظیفه‌های عملی - چه وظائفی که از راه شرع ثابت شود و چه آنها که از راه عقل به ثبوت رسد.»

۲- «اجتهاد ملکهای است که به توسط آن فقیه هر پیوند دادن مقدمات صفروی به مقدمات کسروی توانا می‌شود، و از این رهگذر، حکم شرعی و یا وظیفه عملی را به دست می‌آورد.»

نقد تعریف چهارم

این تعریف نیز مانند تعریفات پیشین مناقشه‌پذیر است زیرا:

تعریف سوم برای «اجتهاد»

گروه سومی از علمای اصول، اجتهاد را این گونه تعریف کرده‌اند: استنباط حکم شرعی از راه اصول و ادله و منابع آن در شریعت مقدس. بجااست، کلام بعضی از آنان را یادآور شویم:

- استاد احمد مصطفی زرقاء، صاحب کتاب پر ارزش المدخل الفقهی العام می‌گوید: «اجتهاد عبارت است از استنباط احکام شرعی از راه ادله تفصیلی آنها در شریعت» (۳۹)

- علامه ابو عبدالله شامولی فاروقی دهلوی حنفی در کتاب‌الانصاف فی سبب‌الاجتهاد می‌گوید: «اجتهاد عبارت است از به کار گرفتن تلاش و کوشش در فهمیدن احکام شرعی فرعی، از ادله تفصیلی که کلیات آنها عبارت از کتاب و سنت و اجماع و قیاس است.»

- استاد محمد امین نیز به همین مضمون در کتاب تیسیرالتحریر، اجتهاد را تعریف نموده است.

- دکتر صبحی محمصانی می‌گوید: «اجتهاد عبارت است از صرف همت و کوشش در پی بردن به احکام و قوانین شرعی از منابع حقوقی آنها.»

می‌خواهد راهی را بپیماید که یقین کند وظائف خود را در برابر شارع انجام داده است، باید یکی از این سه راه را طی کند: ۱- خود اجتهاد کند و وظائف خود را بر طبق موازین از منابع شرعی بدست آورد، ۲- از مجتهدی جامع‌الشرائط تقلید نماید، ۳- راه احتیاط را در پیش گیرد.

در هر صورت پیمودن یکی از این سه راه ضروری است، چرا که هرگاه انجام و ترک عملی مطابق با یکی از این طرق نباشد، احتمال عقاب دارد، و عقل هر مکلفی دفع ضرر احتمالی عقاب را لازم می‌شمارد، و دفع چنین ضرر احتمالی امکان‌پذیر نیست مگر از طریق اجتهاد یا تقلید یا احتیاط.

این است که می‌بینیم اجتهاد- شناخت وظائف از راه منابع شرعی- از اطراف واجب تخییری قرار گرفته است و آنچه دفع عقاب محتمل می‌کند، صرفداشتن «ملکه اجتهاد» نیست، بلکه شناخت و استنباط احکام و عمل بر طبق آن است.

پس در این صورت مجتهدی که تنها ملکه اجتهاد را دارا می‌باشد، ولی برای استغراج و استنباط احکام شرعی، اصول و قواعد را بکار نگرفته است، با غیرمجتهد فرقی ندارد، زیرا همانگونه که غیرمجتهد در انجام و ترک اعمال خود احتمال عقاب می‌دهد، مجتهدی که ملکه اجتهاد را بکار نبسته است، نیز چنین خواهد بود.

بنابراین، کسی که دارای ملکه اجتهاد است باید یا مجتهدی باشد که احکام شرعی را از راه منابع و پایه‌های معتبر آن به دست آورد، و یا باید مقلد و یا محتاط باشد، و در غیراین صورت ایمنی از عقاب برایش حاصل نمی‌شود، بلی بر کسی که دارای ملکه اجتهاد است و در مقام استنباط بر نیامده اطلاق مجتهد می‌شود ولی در مقام عمل با غیرمجتهد فرقی نمی‌کند در هر حال، باید اجتهاد را بگونه‌ای تعریف کرد که اشکال‌پذیر نباشد.

توهم نادرست

بعضی توهم گردانند، که ملکه اجتهاد از نوع ملکات

اولاً- این تعریف بیانگر حقیقت مفهوم اجتهاد نمی‌باشد، چون حقیقت اجتهاد عبارت از خود ملکه نیست چرا که اگر اجتهاد به معنای «ملکه» بود می‌بایست اضافه ملکه به آن بیانیه باشد، در حالی که چنین نیست. اضافه ملکه به اجتهاد، مانند اضافه ملکه به صفت عدالت است که «لامیه» می‌باشد.

ثانیاً- عناوینی که در اخبار ذکر شده مانند عنوان فقه، عارف (عرف احکامنا) و ناظر (نظر فی حلالنا و حرامنا) راوی (روی حدیثنا) که در «مقبوله عمر بن حنظله» آمده و امثال این عناوین که در روایات دیگری آمده است، بر کسی که تنها دارای ملکه باشد صدق نمی‌کند، بلکه در مواردی صادق است که توانایی به مرحله فعلیت نیز رسیده باشد و اما ملکه عبارت است از توانایی بالقوه، چه توانایی به مرحله فعلیت رسیده باشد و چه نرسیده باشد. و بهمین جهت است که پس از لفظ ملکه همواره جمله «یقتدر بهاء» آورده می‌شود، که متضمن تعریف مذکور است.

ثالثاً- مراجع تقلید در رساله‌های عملیه و کتب فقهی سه راه را به نحو واجب تخییری در برابر مکلف گشوده‌اند: اجتهاد، تقلید، احتیاط.

اگر اجتهاد همان ملکه باشد، هرگز صحیح نیست که آن را در کنار تقلید و احتیاط قرار دهیم، زیرا تقلید و احتیاط مربوط به عمل است و ملکه یک حالت نفسانی است بنابراین، شکی نیست که اجتهاد در عبارت مذکور یعنی: علم به احکام شرعیه و اصول عملیه از منابع شرعی.

توضیح مطلب فوق:

بدیهی است که احکام واقعه شارع مقدس (از واجبات و محرمات و غیر آن) بواسطه علم اجمالی و یا احتمال عقاب، بر مکلفین منجز و قطعی است، و چون هر عاقلی اجمالاً می‌داند که خداوند تکالیفی را متوجه او ساخته است، عقل به او حکم می‌کند که باید در مقام شناخت تکالیف و امتثال آن برآید، تا جایی که یقین به انجام تکالیف پیدا کند. به تعبیری که در علم اصول آمده است: اشتغال یقینی مستلزم فراغ یقینی است.

کسی که در جستجوی تحصیل «فراغ یقینی» است و

دیگر است (مانند ملکه سخاوت و شجاعت و عدالت و...)، که به تمرین و دنبال کردن و مداومت بر استنباط حاصل می‌شود، همانگونه که ملکات دیگر از راه تمرین و تکرار تحقق می‌یابد، و نتیجه گرفتارند که اگر ملکه سخاوت از سخاوت، و ملکه شجاعت از شجاعت، و ملکه عدالت از عدالت و... جدائی و انفکاک ندارد، ملکه اجتهاد نیز از استنباط و شناخت حکم شرعی انفکاک ندارد، از این رو هر که دارای ملکه اجتهاد باشد قهراً استنباط حکم شرعی از راه منابع و پایمهای شرعی نیز به عمل آورده است، و این با ایمنی از عقاب ملازمت دارد، بر این اساس تعریف مذکور صحیح است، چرا که تعریف به لازم آن است!

این توهم نادرست است، زیرا ملکه اجتهاد مانند ملکات دیگر نیست، ملکات دیگر بدون عمل و تمرین و دنبال گرفتن تحقق پیدا نمی‌کند، ولی ملکه اجتهاد بدون عمل و کار استنباطی قابل تحقق است.

بعنوان مثال: ملکه شجاعت از راه عمل و تمرین در تصدی اعمال خطرناک و اجرای مکرر برنامه‌های هولناک برای انسان حاصل می‌شود، زیرا ادامه این اعمال، خوف و ترس را به تدریج زایل می‌سازد، تا آنجا که از حضور در جنگهای بزرگ نمی‌هراسد و ذره‌ای وحشت و اضطراب در دل احساس نمی‌کند.

و نیز چنین است ملکه سخاوت، زیرا انسان با بذل مال به دیگران و انجام مکرر آن، به تدریج به جایی می‌رسد که می‌تواند خود گرسنه و تشنه بماند ولی دیگران را سیر و سیراب نماید.

پس تحقق این ملکه نیاز به عمل و تمرین و پی‌گیری دارد، ولی ملکه اجتهاد نیازی به آن ندارد، بلکه درست به عکس است، تا زمانی که ملکه اجتهاد و قدرت استنباط در کسی نباشد، نمی‌تواند اجتهاد و استنباط کند. پس این استنباط است که به ملکه مستکی است نه آنکه ملکه بر استنباط‌های مکرر متکی باشد.

ممکن است فردی حتی یک حکم را هم استنباط نکرده باشد و در عین حال دارای ملکه و قدرت استنباط باشد. زیرا ملکه اجتهاد بر فراگیری علوم می‌ماند (صرف،

نحو، لغت عرب، تفسیر، رجال، علم اصول و...) توقف دارد که با آموختن آنها، ملکه و توان اجتهاد و استنباط حاصل می‌شود.

پس عمل استنباط در مرحله تحقق و وجود متأخر از ملکه است. برخلاف ملکات دیگر که تحقق ملکه متأخر از عمل است، مثل ملکه سخاوت که پس از ایثار گریها و بذل مالهای فراوان تحقق می‌یابد.

بلی، استنباط‌های فراوان و بکار گرفتن مکرر ملکه اجتهاد سبب تقویت ملکه می‌شود اما این کار هیچ‌گونه دخالتی در اصل تحقق و وجود آن ندارد.

کوتاه سخن اینکه اجتهاد به معنای ملکه، ایمنی از عقاب و دفع ضرر احتمالی را برای مکلف به دنبال ندارد و در ردیف تقلید و احتیاط نمی‌باشد و آنچه عدل تقلید و احتیاط بشمار آمده، شناخت حکم از راه منابع شرعی است، از اینرو باید اجتهاد را به گونه‌ای تعریف نمود که چنین اشکالی را به دنبال نداشته باشد.

تعریف پنجم

برخی از اندیشمندان، اجتهاد را چنین تعریف نموده‌اند:

— استاد عبدالوهاب خلاف گفته است: «اجتهاد یعنی بذل سعی و کوشش برای شناخت حکم شرعی موضوعات و مسائلی که دارای نص خاص (از کتاب و سنت) نمی‌باشد، از راه رأی و اندیشه شخصی و نیز به کار گرفتن راههای دیگر استنباط و شناخت حکم شرعی.» (۴۰)

نقد تعریف پنجم

این تعریف نیز قابل مناقشه و اشکال است، زیرا در بحث پیرامون «اجتهاد از راه رأی و تفکر شخصی» خواهد آمد که اجتهاد معتبر در فقه اسلامی عبارت است از «بکار گرفتن تلاش و کوشش در استخراج و استنباط حکم شرعی موضوعات و مسائل مستحدث، از راه منابع و پایمهای شرعی (کتاب و سنت و اجماع و عقل)» نه از راه رأی و تفکر شخصی، در بحث‌های آینده، به ثبوت خواهد رسید که هیچ

- استاد بزرگ آخوند خراسانی، اجتهاد را این گونه تعریف کرده است: «بکار گرفتن توان، در راه تحصیل و یافتن حجت بر حکم شرعی.»^(۴۲)

اندیشمند دیگری در تعریف اجتهاد چنین آورده است: «تلاش و کوشش در استخراج حکم شرعی فرعی، یا تحصیل حجت از راه ادله تفصیلی آن.» اگر ملاک صحت عمل را تحصیل حجت بدانیم، تعریف یاد شده از مناقشات پیشین در امان است، زیرا حجت هم شامل علم می شود و هم شامل دلیل علمی- اصول و امارات معتبره- و بنا بر مسلک اهل سنت شامل مطلق ظن نیز می گردد و همچنین بنا بر قول قائلین به انسداد باب علم، لفظ حجت ظن مقید به زمان انسداد را در بر می گیرد.

از این رو بکار گرفتن تلاش و کوشش در راه تحصیل حجت بر حکم شرعی، بدون شک اجتهاد شمرده می شود، چه آن حجت علم باشد و چه دلیلی براعتبار داشته باشد، و فرقی نمی کند که طریق معتبر، مفید ظن باشد یا حتی ظن هم نیاورد. بنابراین مناقشات پیشین بر این تعریف وارد نمی شود.

اشکالی بر تعریف یاد شده

ممکن است، اشکال شود که تعریف یاد شده فنی و منطقی نیست، زیرا تعریف فنی و منطقی تعریفی است که مطابق با معرف باشد و تعریف مذکور اعم از معرف است، این تعریف می گوید: اجتهاد یعنی استنباط و شناخت حکم از راه منابع و مشخص نمی کند که استنباط کننده باید دارای ملکه نیز باشد در حالی که مجتهد کسی است که دارای ملکه نیز باشد. این اشکال وارد است، مگر آنکه گفته شود، قوام و هستی اجتهاد به ملکه است. چون، استنباط و شناخت حکم از راه منابع و پایه های معتبر اجتهاد ممکن نیست، مگر با داشتن ملکه. و بدین جهت داشتن ملکه امری مسلم و مفروغ عنه تلقی شده است.

تذکر یک نکته

در اینجا مناسب است به معنای «ملکه اجتهاد»

فردی- حتی پیامبر خدا (ص)- نمی تواند حکمی را از راه اندیشه شخصی خود تشریح نماید، زیرا امر تشریح مخصوص خداست.

در فقه اسلامی برای هر موضوعی، حکمی تشریح شده است- یا به صورت خاص و یا به صورت عام- و در مسائلی که دارای نص خاص نمی باشد، مجتهد با منطبق نمودن عامهای کتاب و یا سنت بر آنها حکم شرعی را به دست می آورد. پس در مسائل مستحدث، کار مجتهد این است که نص شرعی برای آنها پیدا نماید، چه خاص و چه عام و هر گاه نتوانست به دلیل و نصی دسترسی پیدا کند، از راه اصول عملیه که عبارت است از: ابراء، اشتغال، تخییر، استصحاب و... و وظیفه ظاهری و به تعبیر دیگر حکم ظاهری را برای مکلف مشخص می نماید.

- ابوبکر رازی می گوید: «اجتهاد بر سه معنا اطلاق شده است:

۱- قیاس - زیرا عملت چون موجب حکم نبوده است برای اینکه امکان دارد خالی از حکم باشد- به این معنا که علت ناقصه باشد نه کامله- از این رو علت باعث حصول علم به مطلوب نمی شود (زیرا) این اجتهاد و استنباط حکم از راه رأی است.

۲- چیزی که بر ظن و گمان بدون علت غلبه پیدایمی نماید، مانند اجتهاد در وقت و قبله و قیمت کالا و یا جنسی.

۳- استدلال به اصول- برای اثبات حکم شرعی-»^(۴۱)

این گفتار نیز اشکال پذیر است، زیرا آنچه از این معانی سه گانه با مفهوم اصطلاحی خاص واژه اجتهاد می تواند ارتباط داشته باشد همان معنای اول است که عبارت از استنباط و شناخت حکم از راه قیاس که البته این از نظر شیعه باطل است.

اما معنای دوم صحیح نیست، زیرا تشخیص موضوعات جزئی خارجی و عرفی از وظایف مجتهد نمی باشد. و اما معنای سوم اجتهاد به مفهوم عام است نه خاص، زیرا شامل قیاس و غیر آن نیز می شود.

اشاره‌ای داشته باشیم؛ ملکه اجتهاد عبارت است از قوه و توانی که برای شخص از راه شناخت علوم ده‌گانه - یعنی همان علوم که استنباط و شناخت احکام شرعی بر آنها توقف دارد - حاصل می‌شود و در این میان به قوه دیگری که «قوه قدسی» نامیده می‌شود، نیاز نمی‌باشد، زیرا اجتهادی که **کس** **سود** **پذیرش** همه است، عبارت است از استخراج و استنباط حکم شرع، از راه منابع و پایه‌های شرعی آن، و این مفهوم همانگونه که برای مجتهد عادل میسر است، برای غیر او نیز ممکن است.

دو اصطلاح متفاوت از اجتهاد، میان علمای مذاهب اسلامی

آنچه از مجموع سخنان علمای مذاهب اسلامی - چه آنها که نام بردیم و چه دیگران - در معنای واژه اجتهاد به دست می‌آید این است که دو اصطلاح متفاوت در ارتباط با اجتهاد وجود دارد که باعث تفاوت نظر در منابع و پایه‌های احکام شرعی گردیده است.

اصطلاح اول عبارت است از استنباط حکم شرعی فرعی از راه تفکر و رأی شخصی در مواردی که مجتهد از قرآن و سنت نص خاصی برای آن نمی‌یابد و می‌خواهد حکم شرعی آن موارد را استنباط نماید.

چنین معنایی برای اجتهاد در کلام استاد «عبد الوهاب خلاف» دیده می‌شود، و بیشتر فقهای اهل سنت این نظر را برگزیده‌اند.

اجتهاد به این معنا، از نظر اکثر علمای اهل سنت، خود یک دلیل مستقل در ردیف کتاب، سنت، اجماع و عقل بشمار می‌آید. و به عنوان یکی از پایه‌های شناخت حکم تلقی می‌شود، یعنی همان گونه که مجتهد در استنباط و بیان احکام، به کتاب خدا و سنت و عقل و اجماع، استناد می‌کند، می‌تواند در مسائلی که نص خاصی راجع به آنها در کتاب و سنت یافت نمی‌شود، به رأی و تفکر شخصی و اجتهاد از راه منابع ظنی (مانند قیاس و استحسان و مصالح مرسله و قاعده استصلاح و مذهب صحابی و فتح ذرایع و سد

ذرایع و...) استناد نماید.

اصطلاح دوم عبارت است از استنباط حکم شرعی فرعی از منابع و مصادر معتبر (کتاب، سنت، اجماع و عقل) چنانچه این اصطلاح در کلام استاد احمد مصطفی زرقاء صاحب کتاب المدخل الفقهي العام به چشم می‌آید و نظر فقهای شیعه از دیرباز همین بوده است.

بنابر این اصطلاح، کار مجتهد این است که در موضوعات و مسائل مستحدثت و رویدادهای زندگی و مظاهر نوین آن، احکام شرع را از راه بکار گرفتن اصول و قواعد کلی استخراج و استنباط نماید، زیرا با این کار فروع تازه را به اصول پایه بازگردانده و عام را بر مصادیق خارجی آن منطبق می‌گرداند و در نتیجه احکام آنها را به دست می‌آورد.

بر طبق این اصطلاح، اجتهاد، خود یک دلیل و منبع مستقل در ردیف کتاب و سنت به شمار نمی‌آید بلکه صرفاً وسیله‌ای است، برای شناخت حکم از راه منابع و مصادر شرعی.

پذیرش اجتهاد به عنوان منبع مستقل در فقه اهل سنت

اصطلاح اول را بزرگان فقهای اهل سنت، برای واژه اجتهاد برگزیده‌اند، و آن را مانند اجماع، دلیلی مستقل، در ردیف کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) قرار داده‌اند. و اجتهاد را بر منابع و مصادر چهارگانه احکام بعنوان منبع پنجم اضافه نمودند، و از این رو در کتابهای اصولی خود، مانند «اصول الفقه، المستصفی و الاحکام» و کتابهای دیگر، بخش جداگانه‌ای را به آن اختصاص داده‌اند، و بحثهای متنوعی را پیرامون آن ایراد نمودند.

بر طبق این اصطلاح، در نزد شافعی، قیاس مرادف و مساوی با اجماع است، زیرا در رساله اصولی خود می‌گوید: «فما القیاس؟ اهو الاجتهاد ام هما مفترقان؟ قلت: هما اسمان بمعنی واحد.»^(۴۳) قیاس چیست؟ آیا قیاس همان اجتهاد است یا با اجتهاد فرق می‌کنند؟ می‌گوییم: قیاس و اجتهاد دو اسمند که یک معنا را

یادداشتها

- ۱ و ۲- نهاییه، ج ۱، ص ۲۱۹.
- ۳- لسان العرب، ج ۳، ص ۱۳۳.
- ۴- سورة توبه، آیه ۷۹.
- ۵- لسان العرب، ج ۳، ص ۱۳۳.
- ۶- همان مدرک، ص ۱۳۵.
- ۷ و ۸- اقرب الموارد، ج ۱، ص ۱۴۴.
- ۹ و ۱۰- مصباح المنیر، ج ۱، ص ۱۳۸.
- ۱۱ و ۱۲ و ۱۳- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۲.
- ۱۴- صحاح اللغة، ج ۱، ص ۴۵۷.
- ۱۵- معالم الاصول، ص ۲۳۲.
- ۱۶- کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۲۰.
- ۱۷- سنن نسائی، باب امر به صلوات بر پیامبر، ج ۱، ص ۹۰. و مسند احمد بن حنبل شیبانی، ج ۱، ص ۱۹۹.
- ۱۸- صحیح مسلم، کتاب صلاة، حدیث ۲۰۷. و مسند احمد بن حنبل شیبانی، ج ۱، ص ۲۱۹.
- ۱۹- مقدمه سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۰۰.
- ۲۰- صحیح مسلم، کتاب اعتکاف، حدیث ۸. و سنن ابن ماجه، کتاب صوم، حدیث ۱۷۶۷.
- ۲۱- سنن ابن ماجه، کتاب روایا، حدیث ۳۹۲۵. و مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۶۳.
- ۲۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۳ و ۱۴۸.
- ۲۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۶.
- ۲۴- صحیح بخاری، کتاب جهاد، ج ۲، ص ۹۳. و مسند احمد، ج ۳، ص ۲۶۰ و ۲۸۳.
- ۲۵ و ۲۶ و ۲۷- الوسائل الشیعیه، ج ۱، باب ۲۰ من ابواب مقدم المقامات، حدیث ۲۰ و ۱۱ و ۱.
- ۲۸- الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۴، ص ۲۱۸.
- ۲۹- المستصفی فی اصول الفقه، ج ۲، ذیل ص ۳۶۲.
- ۳۰- المدخل الی علم الاصول الفقه، ص ۵۵.
- ۳۱- مجمع البحرین، جلد ۳، ص ۳۲.
- ۳۲- معالم الاصول، ص ۲۳۲.
- ۳۳- سورة حجرات، آیه ۱۲.
- ۳۴- سورة یونس، آیه ۳۶.
- ۳۵ و ۳۶- المستصفی فی اصول الفقه، ج ۲، ص ۳۵۰.
- ۳۷ و ۳۸- اصول الفقه، ص ۳۵۷.

می‌رسانند-مانند انسان و بشر-»

بلی او در این رساله نظر بیشتر فقیهان اهل سنت را مبنی بر اینکه استحسان، از منابع اجتهاد باشد رد می‌کند^(۴۴)، زیرا نظر بیشتر آنان بر این است که اجتهاد مرادف با رأی و قیاس و استحسان و استنباط است.

از آن جمله، استاد مصطفی عبدالرزاق است، که می‌نویسد: «رأی که ما از آن سخن می‌گوئیم، عبارت است از اعتماد مجتهد بر تفکر و اندیشه (شخصی خود) در به دست آوردن حکم شرعی، و مراد ما از واژه اجتهاد و قیاس همین معنا است که مرادف و مساوی با استنباط و استحسان می‌باشد.»^(۴۵)

این سخن عجیب به نظر می‌رسد، زیرا اجتهاد، استنباط، رأی، قیاس، و استحسان از عناوینی هستند که از نظر مفهوم با هم اختلاف دارند، پس چگونه می‌توان آنها را با هم مرادف و مساوی دانست و چگونه می‌توان گفت که این الفاظ حکایت از مفهومی واحد دارند در حالی که بین این عناوین نه اشتراک لفظی وجود دارد و نه اشتراک معنوی.

در توجیه کلام یادشده می‌شود گفت که مرادشان از تساوی رأی با اجتهاد این است که تفکر و رأی مجتهد در موارد فقدان نص از کتاب و سنت: مرادف و مساوی با «اجتهاد به رأی» است و بر اینگونه استنباط نام رأی نیز نهادند.

و اما معانی دیگر مانند: قیاس، استحسان، مصالح مرسله، قاعده استصلاح، سد ذرایع، فتح ذرایع، مذهب صحابی، شریعت سلف، عرف، و... که هر کدام را به تفصیل شرح خواهیم داد، از مصادیق این مفهوم به شمار می‌آیند، نه آنکه مفهومی در ردیف مفهوم اجتهاد به معنای رأی و تفکر شخصی باشند.

و سبب اشتباه آنان در اینکه معانی مذکور را مرادف و مساوی با «اجتهاد به معنای رأی» قرار داده‌اند، این است که بین مفهوم این واژه و مصادیق آن خلط نمودند.

۳۹- مجله حضارة الاسلام، ش ۲، ص ۲.

۴۰- مصادر تشریح، ص ۷.

۴۱- ارشاد الفحول، ص ۲۵۰.

۴۲- کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۲۲.

۴۳- الرساله، ص ۴۷۷.

۴۴- همان مدرک، ص ۵۰۴.

۴۵- تمهید تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۳۸.

توضیح مطلب: آنچه در مقاله سیر تاریخی تقلید از اعلم در شماره ششم مورد بحث قرار دادیم و در مقام اثبات آن بودیم این است که سیره علما و مراجع پیشین این بوده که اعلم پس از خود رامعرفی می نمودند و برای اثبات این موضوع نمونه‌هایی را نقل نمودیم.

از آن جمله گفتیم که استاد کسل وحید بهبهانی در اواخر عمر، مقلدان خود را به میرزترین شاگردانش ارجاع داده است. سخن در تعیین مصداق میرزترین شاگرد وحید بهبهانی بود و ما از قرائن و ملاحظات موجود برداشت نمودیم که آن شیخ جعفر کبیر بوده است و این منافات ندارد با اینکه بزرگوار دیگری بعد از وحید بهبهانی مرجعیت اعلا و زعامت دینی را دارا باشد زیرا بین اعلمیت و مرجعیت عامه تلازمی وجود ندارد، بنابراین ممکن است فقیهی اعلم باشد و مرجعیت عامه بلکه مرجعیت غیر عامه را نیز نداشته باشد.

اما قرائن و ملاک‌هایی که سبب شد ما میرزترین شاگرد استاد وحید بهبهانی را شیخ جعفر کبیر معرفی نمائیم عبارت است از:

- ۱- اظهار نظر مرحوم شیخ اعظم انصاری درباره عظمت علمی و اهمیت کتاب فقهی مرحوم شیخ جعفر کبیر که توضیح آن در شماره دوم این نشریه بیان شد.
- ۲- اهمیت ویزه‌ای که فقهای بزرگ جهان تشیع و به خصوص شیخ انصاری در کتاب ارزشمند مکاسب برای مبانی اجتهادی او قائل شده‌اند، به گونه‌ای که برای دیگران حتی برای اساتید خودشان مانند یگانه فقیه روزگار صاحب جواهر و دیگران چنان ارجی را قائل نبودند.
- ۳- اهمیت به خصوصی که علما و اندیشمندان رجالی در کتاب‌هایشان برای او قائل می‌باشند، مرحوم قمی در کتاب الکنی و الاقاب به نقل از شیخ در مستدرک در وصفش می‌گوید: او از آیات شگفت خدا است که اندیشه‌ها از درک و زبانها از وصف آنها قاصر است.
- ۴- شهرت خارق‌العاده ایشان به فضل و علم بطوری که در حوزة نجف مشارالینان بوده و سرآمد همدرسان خویش بشمار می‌آمده است. و این شهرت پس از گذشت حدود

پاسخ به دو نکته

در شماره پیشین (ص ۲۱) یکی از خوانندگان نشریه، در انتقاد به مقاله اینجانب (مندرج در شماره ۶) دو نکته را یادآور شده که توضیحی کوتاه در باره آن را لازم می‌دانم: نکته نخست، تذکری به جا بوده و این قلم به جای شیخ موسی کاشف‌الغطاء نام برادرش شیخ علی کاشف الغطاء را آورده بود، که پس از انتشار مقاله یکی از همکاران نشریه، به نویسنده یادآوری نمود و بلافاصله در شماره پیش (صفحه ۸) اصلاح گردید.

نکته دوم: ایشان ادعا کرده‌اند که پس از استاد کل وحید بهبهانی (ره) مرجعیت اعلا متوجه آیت‌الله العظمی مرحوم بحر العلوم (ره) بوده و مرحوم شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء (ره) دارای مرجعیت اعلا نبوده بلکه مرجعیتی نزد عرب داشته است.

این نکته از آن جهت شگفت‌آور است که ارتباطی به بحث آن مقاله ندارد، زیرا بحث مربوط به تعیین اعلم بوده است نه تعیین مرجع اعلا.

گویا ناقد توجه به هدف اصلی بحث نداشته‌اند و یا آن را درست ادراک نکرده‌اند، زیرا اگر در مطلب مورد نظر دقت می‌شد چنین ایرادی به ذهن ایشان وارد نمی‌گردید.

در عصر خود نیز شاهد بودیم که مراجع بزرگ قم و نجف اشرف مجتهدی را به عنوان اعلم تعیین کردند ولی با این وصف آن فقیه مرجعیت مطلقه را به دست نیاورد. و ما آنان را در شماره ششم کیهان اندیشه به اسم یاد آور شدیم. اگر ناقد عجله به خرج نمی دادند، می دیدند که ما در شماره هفتم نشریه، (ص ۱۷) که بحث در رابطه با مرجعیت- نه تعیین اعلم طبق موازین و قرائن ظاهری بوده است- یاد آور شدیم که «آنچه که تاریخ نشانگر آن است مرجعیت بحرالموم فراگیرتر از کاشف النطاء بوده است.» در نکته دوم ناقد احتمال داده اند که مرحوم وحید بهبهانی در اواخر حیات خود به فراموشی و نسیان مبتلا بوده است!

ما در این رابطه مطالب مهمی را در بحث «ادوار اجتهاد» که وحید بهبهانی کاروان سالار دوره ششم آن بوده است بیان خواهیم داشت و روشن خواهیم کرد که کناره گیری ایشان از مرجعیت و زعامت به جهت ضعف مزاج بوده است نه بر اثر نسیان.

امید است که در این کوتاه سخن هدف مقاله مذکور برای ناقد- که نامشان مستعار به نظر می آید- روشن شده باشد.

۱۷ سال از رحلت او همچنان به قوت خود باقی است. ۵- نقل معروف به این که در زمان ایشان مسئولیتها با مرحوم بحر العلوم و شیخ حسین کبیر نجف و شیخ جعفر جیر این گونه تقسیم شده است که اقامه جماعت به شیخ نسین و پاسخ به استفتائات فقهی به شیخ جعفر و امر تدریس به سید مهدی بحر العلوم متوجه بوده است. و نیز دلایل یگری که ذکر آنها موجب تطویل خواهد شد، همه قرائنی است که می تواند مصداق کلام استاد کل وحید بهبهانی امشخص سازد.

ممکن است گفته شود که چگونه می توان پذیرفت وحید بهبهانی فقیهی را بگونه غیر مستقیم اعلم از دیگران معرفی کند ولی فقیه دیگری به مرجعیت عامه برسد.

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا گذشته تاریخ نشانگر این است که بین «اعلمیت» و «مرجعیت عامه» همانگونه که اشاره شد، تلازم نبوده است، چه بسا مجتهدی معروف به اعلمیت بود، ولی مجتهدی دیگر مرجعیت عامه را داشته است. بعنوان نمونه: فقیه بزرگ و کم نظیر شیعه مرحوم حاج آقا رضا همدانی مرجعیت فراگیر نداشته است، با آنکه به نظر میرزای مجدد شیرازی ایشان اعلم از فقهایی عصر خود بوده و مکرر می فرموده است تقلید از همدانی بی شکال است.

